

آموزش و اقدام!

جنگ بود!

زندگی همه چیز بود

و آگاهانه نبود

آگاهی جرم بود

عشق به ممنوع جرم بود

اندیشه انسانی جرم بود

اعتراض جرم بود

تشکل جرم بود

آگهی استخدام کارگر:

مدارک مورد نیاز :

6 قطعه عکس 6 در 4 ،

یک برگ رونوشت شناسنامه ،

برگ عدم سوء پیشینه !

سواد : خواندن و نوشتن!

سن : 18 تا 55 سال

آگاهی

سرکوب شده و فقیر ،

خسته ، گرسنه و سرخ بود

اعتماد بود و باور

و رویای شیرین زندگی

آگاهی و آزادی!

آگاهان

با کوله باری از تجارب

جان شیفته در دست

تبلیغ آگاهی را پیشه کردند

تبلیغ مسلح اش نامیدند

چریک نامیده شدند
چراغی در دست ، چراغی در برابرشان!

جت بر دیوار صوت میکوبید و میشکست
و گلوله سینه مملو از عشق را میشکافت و ذوب میشد
اعتماد بود و عشق
باور بود و آگاهی
خشم بود و شورش
سرکوب بود و زندان
مقاومت بود و شهامت و مداومت

طوفان درگرفت
طغیان بود و ایثارگری
توهم بود و اعتقاد
آگاهی شکوفه داد
شکوفه های سرخ امید
"بنفشه گل داد و مزده داد
زمستان شکست و رفت "
سایه سنگین استبداد فروریخت
مشروعیت و هژمونی باقی ماند

اندیشه قرنها فرسودگی
حریص جعل بود و قدرت
و مشتان پتک جهل
به انبوه در اختیار بود و عبد
و کبریت و سوخت در انحصار بود
و باقی ماند
گلزاران قیام در آتش سوخت

کباب قناری و چکاوک
وپرندگان بامهای سرخ
با آتش شکوفه های شقایق و سوسن
در انقلاب اسلامی!

جنگ بود
آگاهان و آگاهی
به جوخه های مرگ و تفتیش عقاید سپرده شدند
به نابودی و فرار وفراموشی محکوم شدند
سلاح بود و شدادی و شیادی
سلطنت الهی و دولت حجت پرور
عظیم ترین تحمیل و تحمیق فرهنگی
جنایت و تجاوز آشکار به حیثیت بشریت
چپاول و غارت

باورمان این بود که تغییرش دهیم
رفتیم
با چراغ هائی خاموش در دست و در برابرمان
تاریکی بر چشم و اندیشه چیره شده بود
صدای انفجار بود
انفجار خون و استخوان بود
و سروهای ایستاده سوخته
صدای بلند مارش نظامی و پایکوبی پاسداران و...
صدای ناقوسهای مرگ
هر صدای با صدائی را به خاموشی محکوم کرده بود

بهاران خجسته
خاموش و خونین زیر تلی از خاکستر میسخت
هوا لبریز از عطرخون سوخته بود

در آفتاب "انقلاب"
نعش آگاهان و معترضان بر زمین و چوبه های تیرباران
مانده بود و می گندید
و در "بهار آزادی"
بار دیگر
شخم بهاره را باسرنیزهای قدیمی زدند

نمایش بود
نمایش تاریخی اعتماد و توهم یک ملت
ظهور یک قدرت
با فرهنگ و ایدئولوژی
فریب و خیانت و جنایت
مرگ، تسلیم و خودفروشی آگاهی
سقوط تاریخی یک ملت

ارتجاع بود که زیر تابش نورافکن های شرق و غرب می درخشید
اجساد آماس کرده فرزندان انقلاب را در تاریکی ب خاک سپردند
نشانه های ارتجاع کهن را بر لباس های عاریت گرفته رزم آویزان کردند
و بر سربازان امام زمان پوشاندند
و بر اسبان سفید زین کرده خدایان نشانند
و بر کوه های تلنبار شده قربانیان جنگ
به جولان درآوردند

آیات عظام ، حجج اسلام ، فلاسفه و اندیشمندان ... زمزمه کردند :
معجزه است!
خاطبان و خادمان و قاریان فریاد برآوردند
معجزه ! معجزه است !
بیعت کنندگان " همه با هم "
بر تاریخ جعل و جهل دخیل بستند
و بر خاک افتادند.

آری معجزه بود!
ظهور تاریکی در صبح انقلاب!
معجزه جعل و جهل
انقلاب و فرهنگ اسلامی

"بیچاره خلق را با ساعت شماطه دار فریفته بودند"

سربازان قربانی شدند

به سربازی رفته گان حراست تاریکی و جهل
رهبر ، سردار ، پاسدار ، بسیجی ، حزب الهی و....،
چاق و فربه و پروار شدند
جاعل و جاهل بودند
آبدیده شدند، جانی شدند ، جایزه گرفتند:
قدرت ، دولت ، وزارت ، ریاست ، وکالت ، قضاوت ، سفارت ،

جنگ و موج و باروت و آتش بود
خاکستر و باد و بوران و شن بود
گوشها را از شنیدن محروم کرده بود
چشمها را از دیدن کور کرده بود
و دهان باز فریاد را در گلو بسته بود
آگاهی و انسانیت خفقان گرفته بود
دست و پا میزد
و بسیاری از آگاهان
زخمی و بیمار
شیفته اندیشه های انسانی خود ،
در تاریک خانه های زیر آوار مانده
با برپائی قصابخانه های ذهنی
آمران و و ناقدان را
در پیشگاه اندیشه خود
در خفا
سلاخی کردند
عدالت برقرار شده بود
و خود از خود آگاهی گریختند
و در لابلای سیاه مشق های تکراری..... پنهان ماندند !

بازگشته بودیم به هوای آزادی
و به هوای رهائی سر فرود آوردیم
در مقابل آگاهی
و آگاهی کور و کر و لال باقی مانده بود

سر مانده بود و یارای حرکت نداشت

پا نداشت، رفیق تن نداشت!
جنگ بود
خسته و گرسنه
خونین و مالین
با قامتی بر افراشته
با رویای زندگی در یگانگی
به اعماق تاریخ جعل و جهل
رفتیم
دره های فاصله
از اجساد کشته شده ها پر بود
و نشانه ها تا عمق فقط مرگ بود
زندگی با مرگ مفهوم میافت
بندگی و بردگی و بیکاری
مرگ بود که بر فاصله ها حکم میراند

در مسیر راه
در زندان کار و کارخانه
در زندان مدرسه و دانشگاه
در زندان خانه و آشپزخانه
در محاصره آتش ،
در محاصره نان ، ...
در محاصره کالا ،
در محاصره مصرف
در زندان بزرگ فلات ایران و جهان
گرفتار آمدیم
و در زندان های کار،
آگاهی محاربه با خدا بود
خدایان زرو زور و تزویر
ثروت و سرمایه و قدرت!

در ادامه راه
دولت‌های جنگ ،
سازندگی،

اصلاحات و رفرم را
در جنگ طبقات
به انحلال کشانده ایم
و اردوی مشترکشان را
به جنگ فراخوانده ایم
و رو در روی دولت فاشیستی حاکم
ایستاده ایم

زندگی همه چیز بود و انسانی نبود

مدرسه بود
با آموزگاران آگاه ، ناآگاه ،
شریف و دانا،....
فاسد ، متجاوز ، جاعل ، جانی
همه جا ارتشاء و...
فحشاء سیاسی
دیپلماسی ؛
فریب و نیرنگ
مردم داری و بازی !

رودخانه های جاری فریاد برآوردند:
کافی است
این تاکنون بوده است
نباید باشد!

آوار شد
پایه های هژمونی و مشروعیت فرو ریخت
مدارس
از حوزه تا دانشگاه و...
از کارخانه تا مزرعه و سیلو
از خانه تا چپرخانه ها و...
زیر آوار مانده اند
آوار شکست فاشیسم

آوار توهم ، آوار جعل ، آوار جهل ،
آوار اعتماد و اعتقاد و باور کور و کر و لال

صدای اعتراض است که جاریست!

همسرایان با فریاد و سکوت میخوانند:

نه ! کافی است !

ما چشم بسته ، گوش بسته ، دهان بسته

فرمان نخواهیم برد!

تفسیر نه ! کافی است

تغییر میخوانیم !

و امروز ما میلیونها انسان

بن بست تاریخی رفته را

باز گشته ایم از زیر آوار

با زخم های عمیق کاری بر جسم و جان

با صدها کشته گمنام

با هزاران زندانی بی نام

با تجارب و آگاهی

با فریاد آگاهی ، آزادی ، عدالت اجتماعی ، ...

با امید به رهائی

و فرا میخوانیم

همه استثمار شدگان و ستمکشان را

به هم صدائی و همراهی

زیر پرچم یگانه گی آگاهی !

زنده باد اندیشه آگاهی و اقدام

مرگ بر فاشیسم سرمایه و مذهب

و همه گونه ایدئولوژی کسب و حفظ مالکیت و قدرت !

با یاد پرافتخار ادامه دهندگان راه آموزش و اقدام
تمامی نامداران و گمنامان آگاه و تغییر طلب

